

# نیم‌نگاهی به دو داستان کوتاه

## «شب شک» و «بد نیستم، شما چطورید؟»

● علی معصومی همدانی

### خلاصه داستان «شب شک»

«شب شک» بی‌چینده‌ترین داستان سیوه‌دهنی، و بهترین نمونه اثر کلمبروی است. نویسنده (راوی) به جمع دوستانی می‌پردازد که ضمن عرق‌خوری، دربارهٔ احتمال خودکشی یکی از دوستان، آقای سلوونی، بحث می‌کنند. اما آخرین شبی را که پیش حملاتی بوده‌اند به یاد می‌آورند و دربارهٔ آن شب و خودکشی سلوونی، نظریاتی خند و تکیص می‌دهند. هیچ‌کس مطمئن نیست، و با دیگران توافق ندارد. همه در من یافشاری بر حرف خوبش، در تردیدی چنانکه همه بر برنند. سه دوست نظر می‌دهند و ذهن راوی، محض تلاقی نظرهاست... راوی: «بها را جل این شب که تک، تک آنها را کبر بیآورم و ته و توی ذهیم، با هر بی‌نوریم» ما ترکیب ادله‌های گوناگون و برداشت‌های راوی، فضای مطلوب داستان افراشته می‌شود و منی کنایی و «منزله‌ی پدید می‌آید: بیان واقعیت انسان است. زیرا زاویه دیدهای متفاوتی وجود دارند و با عوض شدن دیدگاه، شکل بیان و واقعیت نیز تغییر می‌کند... دوستان یا همه حرف و سخن‌هاشان به شناختی قدیمی از وضعیت آقای سلوونی می‌رسند، بلکه ضمن تلاش برای شناخت او، شناخت دقیق‌تری از خویشانی می‌یابند».

(از کتاب صد سال داستان‌نویسی ایرانی، حسن میرمشتی‌نویس، جلد ۱ و ۲، فصل ۶۷۲ و ۶۷۳، چاپ ۱۳۷۷، بهار، نشر چشمه)

### خلاصه داستان «بد نیستم، شما چطورید؟»

از چند ماه پیش، بی‌کولا روز به روز کمتر اختلالی می‌شود، اما این که اصلاً بعد از دو ماه مه (اردیبهشت و...) به کلی غیبت می‌زند و دیگر در منزل مسکونیتش واقع در کوچه درانگون (پاریس) دیده نمی‌شود. بی‌کولا و همسرش خانم اسفلیان در طبقهٔ پنجم آپارتمانی که یک کارگاه ستایشی و سه اتاق دارد زندگی می‌کنند. بی‌کولا یا تمام روز را نوبی کارگاهش مشغول نقاشی است یا نوبی نقاشی مشغول مطالعه است. یا در سفر است یا با کسانی است که اطرافیان حرف‌هاشان را می‌فهمند. مردی است مهربان، بی‌حواس، خوش‌رو، و شوخ و به قول خانم کتار سراینار «آرمان، مسأله‌ی بی‌سر و صدایی است که کمتر

۱. شب شک

مجموعه هوشنگ کاشمیری

شماره انتشار: ۱۳۳۷

ناشر: انتشارات زمان

۲. «بد نیستم، شما چطورید؟»

نویسنده: کاوود روا

ترجمه: ابوالحسن نجفی

شماره انتشار: ۱۳۶۶

ناشر: انتشارات پایرویس

از کتاب: نویسندگانی معاصر فرانسه

### به جای مقدمه

... من قبل از این کتاب، یعنی پیش ده‌ساله، خیلی چیزهای دیگری نمی‌دانستم. بعد داستانی خواندم از کلود روا (Roy Claude) ترجمهٔ نجفی در شبک سوم آذرماه ۱۳۴۵، و دیدم که امکانات تازه‌ای در داستان نویسی هست، و وجود دارد که ما به آن هیچ توجه نکرده بودیم. و این انگیزه‌ای شد برای من، برای شروع نوع کارم را، به نظر خودم، در «شب شک». یعنی شناختن یک آدم مثل صلاحی (حماوی) در ده‌ساله تا از دوستانش و برداشتی که این‌ها دارند است. به این آدم که اما خودکشی کرده؟ یا به وسیلهٔ تریاک، برده؟ و غیره... به وسیلهٔ طالب برده؟ یا به وسیلهٔ تریاک، برده؟ و غیره... و بعدش حرفش... «شک؟ آیا صلاحی (حماوی) اصلاً می‌خواست با این بازی که در آن آورده، رقابتی را از خودش براند؟ و بعد با غیر فیانگ برنی همیشه از آنها جدا بشه؟ و خوب این مسأله‌ای هست که کماکان مطرحه».

پس کتاب باقی‌مانده، یعنی نوشتهٔ هوشنگ کاشمیری، جلد دوم، سال ۱۳۷۰/۷۰ چاپ ۱۳۷۴، انتشارات زوایر، سه‌روز در کعبه، و دیگر به دانشجوهای دانشگاه پهلوی شیراز، استاد ۱۳۷۴